

روز دیگری در بهشت

دختر، مردی در آن سوی خیابان را صدا می‌کند:
 «قربان، می‌شود کمکی به من کنید؟
 هوا سرد است و جایی برای خوابیدن ندارم.
 جایی وجود دارد که به من معرفی کنید؟»
 مرد، به راه‌اش ادامه می‌دهد... بی‌نگاه و بی‌اعتنا؛
 وانمود می‌کند که صدای او را نمی‌شنود؛
 قدم‌زنان در خیابان، سوت می‌زند تا آرامش خویش را بازیابد؛
 برآشفته و ناراحت است از قرار گرفتن در این وضعیت.
 آه، بار دگر بیندیش، امروز، برای من و تو روز دیگری تواند
 بود در بهشت
 آه، بار دیگر بیندیش، زیرا بی‌شک امروز، روز دیگری تواند
 بود برای تو؛
 تو و من در بهشت... در این باره اندیشه کن.
 دختر، مردی در آن سوی خیابان را صدا می‌کند.
 برای آن مرد، آشکار است که او پیش از این در حال گریستن
 بوده است.
 پاهای دختر تاول زده‌اند.
 قادر به راه رفتن نیست اما به کوشیدن ادامه می‌دهد.
 آه، بار دگر بیندیش، امروز، برای من و تو روز دیگری تواند
 بود در بهشت
 آه، بار دیگر بیندیش، زیرا بی‌شک امروز، روز دیگری تواند
 بود برای تو؛
 تو و من در بهشت... در این باره اندیشه کن.
 آه، خداوندا، آیا هیچ کس کاری نمی‌تواند کرد؟
 آه خدایا، بی‌شک تو باید بتوانی چیزی بگویی؛
 تو می‌توانی از خطوط چهره‌ی او بگویی
 تو شاهد ایستادن او در آن جا هستی؛
 رانده شده است از هر سو،
 زیرا او را در شأن آن مکان ندانسته‌اند.
 آه، بار دگر بیندیش، زیرا روز دیگری فرارسیده است برای
 تو و من در بهشت
 آه، بار دیگر بیندیش، امروز، روز دیگری تواند بود برای تو؛
 تو و من در بهشت... در این باره نیک بیندیش.
 در این باره بیندیش
 امروز، بی‌شک روز دیگری تواند بود برای تو و من...
 امروز، بی‌شک روز دیگری است برای تو و من در
 بهشت...
 در بهشت.^۱

۱) «روز دیگری در بهشت» (Another Day in Paradise)، نام آهنگی است که شعر آن را در اینجا شاهد هستید.
 توصیه می‌شود نماهنگ زیبا و تأمل برانگیز این قطعه‌ی موسیقی را در اینترنت ببینید:
<https://www.aparat.com/v/S3gsN>